

# آرامگاه صاحب بن عباد و اصفهان

ابوالقاسم اسماعیل بن عباد بن عباس

ملقب بصاحب و معروف بصاحب بن عباد

شرح احوال صاحب را مورخین و صاحبان کتب تذکره «بعضی مفصل و جمعی مختصر» نوشته‌اند، ابومنصور ثعالبی کتاب یتیمه‌الدهر و متمم آنرا استتصاص بشرح احوال شعرای صاحب داده و رساله مخصوص در شرح احوال صاحب نوشته است. ابن خلکان در جلد اول تاریخ و فیات الاعیان و یاقوت حموی در معجم الادب با شرح مبسوطی در احوال صاحب نوشته‌اند. در اینجا مقصود ما بیان شرح احوال این دانشمند متبحر و وزیر باتجربه نیست بلکه مقصود بیان مدفن و آرامگاه او می‌باشد که هم اکنون در اصفهان زیارتگاه عموم است و بیشتر شبهای جمعه مردم از محلات مختلف شهر بدانجا روی آورده و از تربت او تبرک می‌جویند بنا بنوشته یا قوت در معجم الادباء جلد ششم ص ۱۶۸ چاپ جدید مصر و همچنین ابن خلکان در جلد اول و فیات الاعیان ص ۷۵ صاحب را از مردم طالقان قزوین که ولایتی بین قزوین و ابر بود دانسته است. در ناحیه خراسان نیز شهری بنام طالقان بوده که جمع زیادی از علماء و دانشمندان از آنجا برخاسته‌اند. پدر صاحب. ابوالحسن عباد بن عباس مدتی وزارت رکن الدوله دیلمی را داشت و در سال ۳۳۴ یا ۳۳۵ فوت نمود و پسرش صاحب که در ذیقعد ۳۲۶ بدنیآ آمده بود ابتدا وزارت مؤیدالدوله و سپس مدت یکسال و هیجده سال وزارت فخرالدوله را نمود و بنوشته حافظ ابونعیم اصفهانی در

۲۴ صفر ۳۸۵ در شهر ری فوت کرد .

وی اول وزیری بود که بلقب صاحب ملقب شدو این لقب از این ناشی شد که قبل از وزارت مدتی مصاحب ابوالفضل بن عمید بود و چون به وزارت رسید این لقب یعنی صاحب بر او باقی ماند ابن خلکان مینویسد هیچکس مانند صاحب بعد از مرگ و در زمان حیات خوشبخت نبود زیرا که روزیکه در ری فوت نمود تمام شهر بصورت تعطیل درآمد . مردم جلوی قصر او منتظر بیرون آوردن جنازه اش بودند . فخرالدوله و تمام سران لشکر با تغییر لباس در تشییع جنازه اش حضور داشتند . وقتی جنازه را از در قصر بیرون آوردند یکمرتبه فریاد مردم بلند شد . فخرالدوله با مردم در جلوی جنازه حرکت میکرد . از آن پس چند روز بعزاداری او نشست .

ابوسعید رستمی اصفهانی شاعر مخصوص صاحب قصیده بالا بلندی در مرثیه او گفته است :

صاحب کتاب سلم الوصول نسخه خطی صفحه ۱۶۶ درباره صاحب بن عباد می نویسد : وزیر ادیب در چهاردهم ماه صفر ۳۸۵ بسن ۵۹ سالگی در ری وفات نمود . پدرش وزیر رکن الدوله دیلمی بود و صاحب در اصطخر فارس بسال ۳۲۶ هجری بدنیا آمده بود علوم ادب را از ابن فارس و ابن عمید فرا گرفت و از پدرش ۴۷ حدیث کرد تا در علوم زمان خود چیره گشت و بر اقران فائق آمد و مؤیدالدوله و بعد فخرالدوله برادر مؤیدالدوله او را بوزارت خود برگزیدند . صاحب مقام و منزلت عظیمی نزد فخرالدوله داشت و باحسن تدبیر خویش پنجاه قلعه برای این دو برادر گشود . محضرش مجمع فضلا و دانشمندان و شعرا بود . خود گوید که یکصد هزار قصیده در مدح من شعرا گفته اند ولی هیچکدام دلچسب تر از این شعر ابوسعید رستمی اصفهانی نبوده است :

ورث الوزارة کابرا عن کابر  
موصولة الاسناد بالاسناد

صاحب بن عباد را تالیفات بسیار است که مهمتر از همه کتاب المحيط در لغت در هفت مجلد . کتاب جهمرة الجهره . کتاب الاعیاد . کتاب فضائل النیروز .

کتاب الوزراء. کتاب الاسماء الحسن و کتب دیگر که از ذکر آنها خودداری میکنم.

صاحب تعصب خاصی نسبت بزبان عربی داشته و از این جهت تمام تالیفات و اشعاری که سروده کلا بزبان عربیست و نیز از اینهمه شاعری که ثعالبی در یتیمه‌الدهر نامبرده و همه شعرای مخصوص او بوده‌اند هیچ کدام بزبان فارسی شعری سروده و همه اشعار آنها بزبان عربیست. صاحب در بدیهه گوئی مهارت داشته و صاحب معجم‌الادباء در شرح حال وی حکایات متعددی از بدیهه گوئیهای او نقل می‌کند که اگر بخواهیم آنها را نقل کنیم سخن بدر از او میکشد فقط یکی از آنها را که نسبتا چند هزل دارد ذکر مینمائیم بدیع الزمان همدانی صاحب کتاب مقامات معروف که حریری مقامات خود را پیروی از او نوشته است نقل میکند که یکی از فقها مشهور باین حضری شبها در محضر صاحب حضور پیدا میکرد شبی خواب بر چشمانش غالب شد و خواب او را در ربود و بناگاه بادی شدید از او خارج شد. فقیه بیچاره از این پیش آمد خجل شد و دیگر بمحضر صاحب حاضر نشد تا اینکه صاحب این شعر را برای او پیغام فرستاد:

بابن الحضری لاقد ذهاب علی خجل      تحادث کان مثل النای واللود  
بانها الریح لاتسطیع تحشبا      اذلت انت سلیمان بن داود

این حکایت را یا قوت در معجم‌الادباء جزء هفتم ص ۲۵۵ و ثعالبی در جلد سوم یتیمه‌الدهر آورده‌اند.

**مدفن صاحب بن عباد:** قدیمترین مورخ و همچنین نزدیکترین مورخ بزمان صاحب که درباره مدفن صاحب شرحی نوشته است، وزیر ابوشجاع در ذیل تجارب الامم ابن مسکویه است. وی در حوادث سال ۳۸۵ هجری قمری مینویسد. پس از آنکه ابن عباد بیمار شد بزرگان و امرای دیلم بدرخانه او میرفتند و برای او دعای خیر میکردند و سپس باز میگشتند. خود فخرالدوله نیز از وی چند مرتبه عیادت کرد. میگویند پس از آنکه صاحب بن عباد از ادامه حیات خویش مایوس شد بفخرالدوله گفت. من تا آنجا که میتوانستم

بتو خدمت کردم و نام نیک برای تو کسب کردم. اگر کارها را بهمان قسم که هست ادامه بدهی این نام نیک برای تو باقی خواهد ماند و مردم نام مرا فراموش میکنند و اگر از طریق سابق عدول کنی و روشهای جدید را مردم از تو بدانند بطور قطع در آینده تو را ملامت خواهند کرد. فخرالدوله نظر صاحب را پذیرفت. صاحب همانروز فوت کرد و فوراً ابو محمد کتابدار که خدمتگذار دائمی او بود و درعین حال جاسوس فخرالدوله نیز بشمار میرفت خبر مرگ او را اعلام کرد و فخرالدوله - دستور داد از خانه‌ها و خزان او مراقبت کنند. پس از آنکه جنازه را در تابوت گذاشته و روی دست مردم نمایان شد یکمتر به همه برپا خاستند و زمین را بوسیدند و بعد ابو العباس جنی بر او نماز گذاشت و جنازه را در اطاقی با زنجیر بسقف آویزان کردند تا آنکه با آرامگاهش در اصفهان نقل نمودند.

(صفحات ۲۶۱ و ۲۶۲ ذیل تجارب الامم چاپ مصر) دیگر از کسانی که تصریح بحمل دفن صاحب در اصفهان میکند ابن خلکان صاحب کتاب معروف و فیات الاعیان است که در جلد اول کتاب ص ۱۰ چاپ تهران مینویسد «توفی لیلۃ الجمعه الرابع والعشرين من صفر سنه خمس و ثمانین و ثلاثمائیه بالری ثم نقل الی اصفهان و دفن فی محله تعرف بابدری به وهی عامرة الی الان و اولاد ابته یتعاهدونها بالبیض» خلاصه نوشته ابن خلکان اینست که پس از نقل جنازه صاحب به اصفهان او را در آرامگاهش در محله در دروازه دفن کردند و آرامگاه او تا زمان ما آباد میباشد و فرزندان دختری او روشنائی آنجا را عهده دار میباشند ابن خلکان در همین مورد دعوت نوح بن منصور سامانی را یاد آور شده و نوشته است که صاحب در پاسخ نوشت که من برای حمل کتابخانه خود احتیاج بچهار صد شتر دارم تا چه رسد بلوازم دیگر.

صاحب رساله الارشاد در احوال اسمعیل بن عباد که آنرا در سال ۱۲۵۹ قمری تالیف کرده در باب ۱۲ رساله خود در مدفن صاحب مینویسد (در بعضی از تواریخ و من جمله در روضة الصفا و تاریخ یافعی مینویسد که جنازه را باصفهان نقل کردند و در محله معروف به در دروازه دفن نمودند).

سپس اضافه میکند. و بخط بعض المشایخ عن بعض الاجلة ان قبره فی اصفهان معروف و نیز صاحب رساله ارشاد (ص ۴۴) چاپ تهران ضمیمه کتاب محاسن ما فروخی) از قول شهید ثانی مینویسد «ان مدفنة اصفهان و قبره قرب باب - الطوقچی فی مقابله مسجد» ظاهر مقصود از نوشته شهید ثانی که قبر صاحب در مقابل مسجد باب علم است که دارای مناره مرتفعی بود و چند سال قبل هنگامیکه خیابان جدید الاحداث هاتف . بوجود آمد چون پایه مناره سست گردیده بود همه پای آن افتاد و مناره و باقیمانده مسجد خراب شد و اکنون اثری از مسجد و مناره باقی نیست صاحب رساله ارشاد علت حمل جنازه صاحب را باصفهان چنین مینویسد که صاحب از ری خوشش نمی آمد و بالعکس نسبت بمردم اصفهان مهربان و علاقه مند بود و از این جهت وصیت کرد که او را در اصفهان دفن کنند .

ولی بعقیده نگارنده این سطور شاید علت عمده وصیت صاحب درباره حمل جنازه اش باصفهان این بوده که برخلاف نظر مورخین و جغرانویسان قدیم که صاحب اهل طالقان قزوین بوده . درجی اصفهان نیز طالقانی وجود داشته و این همانجائیست که اکنون آنرا (طالخنوچه) یعنی طالقان جی مینامند . و از اشعاریکه صاحب درباره جی واشتیاق وی بدانجا سروده بعید نیست که صاحب از مردم این طالقان بوده است .

**وضع فعلی آرامگاه صاحب :** در یکی از کوچه های فرعی خیابان هاتف قدری پائین تر از مسجد جامع عتیق اطاقیست که جلوی آن حیات مستطیل شکلی قرار گرفته و در وسط اطاق سکوی مرتفعی واقع است که اطراف آن از کاشیهای سبزخشتی تزیین شده است . در آرامگاه فعلی صاحب هیچگونه آثار قدمت و باستانی مشاهده نمی شود و آنچه مسلم است تا یک قرن پیش بنای مجلی بر روی قبر بوده است و در آن تاریخ همان کسانی که آرامگاه و خانقاه علی بن سهل را قدری پائین تر خراب و ویران نموده از خراب کردن قبه و آرامگاه صاحب نیز خودداری نکرده و بصورت فعلی در آورده اند . صاحب رساله ارشاد می نویسد همان کسی که در صدد توسعه باق توشخانه (این



آرامگاه صاحب بن عباد در اصفهان

نشریه دانشکده ادبیات اصفهان

باغ اکنون خراب ولی محل آن باین نام خوانده میشود. ( برآمد اقدام بخراب کردن قبه و آرامگاه صاحب نمود و در نتیجه دیری نگذشت که از مقام عالی که داشت سقوط کرد و جاه و منزلت رفیع خود را از دست داد. بهر صورت وضع فعلی آرامگاه بصورتیست که نوشتیم ولی مردم از زیارت و فاتحه خواندن و شمع روشن کردن شبهای جمعه کوتاهی نمیکند همیشه شبهای جمعه عده زیادی بالای قبر او مشغول بفاتحه خوانی هستند.

در پایان این مطلب را نیز یادآور شویم که سابق براین مدفن صاحب را میگفتند (قبر بابا اسمعیل) و یا قبر پلوئی و وجه تسمیه پلوئی هم این بود که عوام معتقد بودند هر کس که فاتحه بر سر این قبر بخواند حتما در آن چند روز پلو خواهد خورد.

پایان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی